

## پیشوندها و پسوندهای گویش گناوه

حسین جلال پور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

درآمد

### گناوه در گذشته‌ها

«جنابه به فتح اول و تشدید دوم، شهر کوچکی است از سواحل خلیج فارس، که ستاره‌شناسان، آن را واقع در اقلیم سوم دانسته‌اند. طول آن از طرف مغرب ۷۷ درجه و عرض آن از سوی جنوب ۳۰ درجه است. بین شهر جنابه و دریا ۳ میل یا کمتر فاصله است و رو به روی آن در دریا جزیره خارک قرار گرفته، شمال آن بندر مهربان است. من چند بار این بندر را دیده‌ام. بعضی از جهانگردان بنای آن را به جنابه بن طهمورث شاه ذکر کرده‌اند، بین جنابه و سیراف ۵۴ فرسخ است.» (یاقوت حموی، ۱۹۵۶: ۱۶۵).

### گناوه در اکنون:

«به فاصله ۱۵۶ کیلومتری شمال غربی بندر بوشهر در ساحل شمالی «خلیج فارس» بندر کوچک گناوه با ۲۹ درجه و ۲۵ دقیقه عرض شمالی نسبت به خط استوا و ۵۰ درجه و ۳۱ دقیقه طول

شرقی به نصف النهار گرینویچ، به ارتفاع یک تا پنج متر از سطح دریا قرار دارد. در شمال آن بندر دیلم قرار دارد. جنوب و جنوب شرقی آن به برازجان و مغرب آن به خلیج فارس منتهی می شود.» (حمیدی، ۱۳۷۲: ۱۹).

شهرستان گناوه دویست هزار گویشور دارد اما این گویش آن چنان که شایسته است پژوهیده نشده است و از آن جایی که زبان در تقابل با زبان های دیگر و حتی گویش های نزدیک تر مدام در حال پوست انداختن و چهره عوض کردن است و در این پوست اندازی بسیاری از وجود خود را یا از دست می دهد و یا تبدیل به وجوه دیگر می کند؛ این ضرورت احساس می شود که صورت نخستین و یا نزدیک به نخستین این واژه ها و ساختار جمله ها ثبت شود تا آیندگان بتوانند با زبان برخورد دقیق تر، سنجیده تر و علمی تر داشته باشند.

گویش این منطقه برگرفته از گویش لری است با لهجه ای متفاوت از آن که در دو دهستان وسیع «لیراوی» و «حیات داوود» به آن صحبت می شود. در این گویش هنوز کلماتی یافت می شود که در فارسی میانه استفاده می شده اند و در زبان فارسی رسمی امروز گم شده اند. حتی ساختار بعضی جمله ها در این گویش به شکلی است که نشان می دهد به یقین از گذشته های زبان به ارث رسیده اند، این گونه ساختارهای نحوی را با اندکی جست و جو می توان در متون مستندی چون «شاهنامه»، «دیوان رودکی»، «تاریخ بلعمی»، «نفثة المثلور»، «مثنوی معنوی» و امثال آنها دید.

به عنوان مثال در گویش فارسی امروز فعل «برداشت» در هنگام منفی شدن «نداشت» می شود اما در گویش گناوه علامت «نفی» بر سر «بر» می آید؛ و به شکل نبرداشت فراگو می شود: که چندان کجا راه بگذاشتند

یکی چشم از ایرج «نبرداشتند.» (فردوسی ۱۳۸۶: ۱۱۹)

همچنین پیشوند «وا» که در این گویش بر سر فعل می آید و فعل پیشوندی می سازد در غزلیات شمس به همین شکل سابقه استفاده دارد:

بر من گذشت عشق و من اندر عقب شدم

«واگشت» و لقمه کرد و مرا خورد چون عقاب (مولوی، ۱۳۸۶: ۹۷)

دستورنویسان عقیده دارند زبان فارسی واژه‌های مورد نیاز خود را از دو راه می‌سازد: یکی از راه پیوستن «وند»ها به واژه‌ها و ماده‌ها و ستاک‌های فعل، یعنی از راه «اشتقاق» و دیگر از راه افزودن و سر هم کردن واژه‌ها به یکدیگر یا «ترکیب». راه‌های واژه‌سازی در گویش مورد بحث نیز کمابیش همانند زبان فارسی است.

«اشتقاق یعنی ساختن و گرفتن واژه‌ای نو از راه افزودن «وند»ها به واژه‌ها و ماده‌ها و ستاک‌های فعل‌ها.» (رضایی ۱۳۷۷: ۱۳۴).

واژه‌های ساخته شده از این راه، واژه‌های تازه‌ای هستند اما شنونده در ذهن خود هیچ «غرابتی» با آنها احساس نمی‌کند و به آسانی آنها را می‌شناسد. این واژه‌های اشتقاقی در گویش گناوه یا به کمک «پیشوند»ها ساخته می‌شوند و یا «پسوند»ها.

«دستور زبان شامل سه بخش عمده است: ۱- آواشناسی، ۲- صرف یا سازه شناسی، ۳- نحو. کوچک‌ترین جزء معنی‌دار زبان را [تکواژ] می‌گوییم. [تکواژ] را می‌توان به دو قسمت عمده تقسیم کرد: ۱- [تکواژ] آزاد یا مستقل، ۲- [تکواژ] مقید یا وابسته و یا نامستقل.

تکواژ آزاد: آن است که به تنهایی و مستقل نیز به کار رود مانند: پدر، مادر، خوبی، در، از. تکواژ مقید: آن است که به تنهایی به کار نمی‌رود و همیشه با تکواژها یا کلمات دیگر همراه است و با آنها ... کلمه تازه‌ای به وجود می‌آورد.» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۷۴).

در این مقاله سعی شده است «پیشوندها» و «پسوندها»ی گویش گناوه‌ای با نگاه به دو منطقه «لیراوی» و «حیات داوود» بررسی شود. این دو دهستان مسافتی بیش از یکصد کیلومتر از کناره خلیج فارس را به خود اختصاص داده‌اند.

### الف: پیشوندها

#### ۱- ای / i

تلفظ گویشی «می» فارسی است که ویژه فعل است و کاربرد و معنی آن درست مانند «می» فارسی می‌باشد. به این شکل که در پیوستن به فعل گذشته معنی استمرار و در پیوستن به فعل مضارع معنی اخبار می‌دهد:

ایرم irom می روم

ایترم itarom می توانم

ایگم igom می گویم

۲- با / bâ

با اسم می پیوندد و صفت می سازد:

با خدا Bâxodâ با ادب bâadab

۳- بی / bi

به اسم می پیوندد و صفت می سازد:

بی بو bibow (بی پدر) بی گن bigonæ (بی گناه)

۴- کل / kolæ

در اصل صفت است نه وند به معنی کوتاه، ولی در گویش گناوه تنها کاربرد پیشوندی دارد:

کل دهس کل گوش

Kolædahs (دست کوتاه) kolæ guş (گوش بریده)

۵- گهر / gohr

پیشوندی است که به قید وارد می شود و در بردارنده معنی زمان است:

گهر صب gohr sob صبحگاه

گهر پسین gohr pasin عصر

۶- م / ma

این پیشوند به ستاک مضارع می پیوندد و صفتی منفی در مفهوم فاعلی و مبالغه می سازد:

مترس matars مبر Mabor

۷- نی / ni

پیشوند «نی» تلفظ گویشی «نمی» فارسی است که ویژه فعل است و کاربرد و معنی آن درست

مانند «نمی» فارسی می باشد به این ترتیب که هنگام پیوستن به فعل گذشته معنی استمرار و در

پیوستن به مضارع معنی اخبار می دهد:



نیرم nirom نمی‌روم

نیخم nixom نمی‌خواهم

نیگم nigom نمی‌گویم

نیرھتم nirahtom نمی‌رفتم

۸- ن/نا

الف: پیشوند «نا/na» همان پیشوند نفی فارسی، یعنی «نه» است که برای منفی کردن فعل به کار می‌رود همهٔ افعال با این پیشوند منفی می‌شوند:

ندارم nadarom نگو nagu

نگفتی nagofti

ب: گاهی به ستاک مضارع می‌پیوندد و صفتی در مفهوم فاعلی و مبالغه می‌سازد:

نچر načar نبر nabor

پ: به صفت می‌پیوندد و صفت می‌سازد:

نخش naxaš بد مزه نپخت napoxtae نپخته، ناپخته، خام

ت: به ستاک مضارع می‌پیوندد و صفت می‌سازد:

نپز napaz

ث: به جای «نا»ی فارسی:

ندیار nadiyar ناپیدا

۹- نا/نا

همان پیشوند «نا»ی فارسی است که به اسم و انواع صفت و ستاک‌های فعل می‌پیوندد و صفت می‌سازد:

الف: با اسم مانند ناجنس nâjens ناکس nâkas

ب: با صفت مانند ناروا nâravâ

پ: با ستاک ماضی مانند نابید nâbid (نابود)

۱۰- وا/vâ

الف: پیشوندی است که به ستاک فعل اضافه می‌شود و در هنگام نفرین از آن استفاده می‌شود.

Vâ nowmæ و انومه:

(الهی که نیاید یا اینکه نمی‌خواهیم بیاید.)

ب: گاهی به عنوان پیشوند به فعل اضافه می‌شود به معنی «بر» فارسی و فعل پیشوندی می‌سازد.

واگشت: برگشت Vâgašt

واگرد: برگرد vâgard

۱۱- ور / Var

تلفظ گویشی گناه‌ای پیشوند «بر» فارسی است که در خود فارسی نیز در پاره‌ای مواقع «ور»

فراگو می‌شود:

با مصدر

وراومدن varumadan عمل آوردن

وراوردن var âverdan بالا بردن دیوار

این پیشوند گاهی ver تلفظ می‌شود.

۱۱- هم / hom

این پیشوند تلفظ گویشی «هم» فارسی است که بیشتر به اسم می‌پیوندد و صفت می‌سازد:

همبازی hambâzi

همساده homsâdæ همسایه

همریش Homriš باجناب

ب: پسوندها

۱- آ / a<sup>^</sup>

این پسوند در چند مورد به کار می‌رود.

الف: به ستاک مضارع می‌پیوندد و صفت فاعل می‌سازد:

بینا Binâ

ب: به فعل می پیوندد برای آگاهی، تحذیر و یادآوری:

بیوا Biyovâ حتماً بیا

گفتما goftomâ حتماً گفته‌ام

پ: به اسم می پیوندد و آن را منادا می سازد:

خدایا xodâyâ

ت: به صفت برای نشان دادن تعجب و شگفتی و کثرت:

خشا xašâ بسیار خوش است

سوزا Sowzâ خیلی سبزه است

(در این حالت این «آ» قدری کشیده‌تر از حالت معمول ادا می شود.)

۲- ل / al

این پسوند نشانه جمع است و در مواقع جمع بستن کلمات به پایان آنها اضافه می شود:

گپل (حرف‌ها) gapal

دفترک (=دفترها) daftaral

هونیل (خانه‌ها) hunayal

درل (درها) daral

۳- اسون / esun

همان «ستان» فارسی است که معنی مکانی و زمانی می دهد:

مکانی: قبرسون qabresun قبرستان

زمانی: تاوسون tavesun تابستان

زمسون zemesun زمستان

۴- اشت / ešt

در برخی واژه‌ها به همین صورت کهن خود باقی مانده است:

خرشت xorešt

سرزشت سرزنش sarzanešt

خارشت خارش Xârešt

۵- اک (ک) ak/

الف: گاهی علامت معرفه است:

مردک merdak آن مرد

زنک zanak آن زن

ب: و گاهی نیز نشانه نسبت:

چشمک cešmak

برمک bormak ابرو بالا انداختن برم: ابرو

گایک gâyak گاومانند

تخمک toxmak

۶- أم: om

به عدد اصلی می پیوندد و عدد ترتیبی می سازد. کاربرد عدد ترتیبی مثل صفت است:

سیم seyom سوم دیم doyom دوم

گاهی پایان این عدد که گونه ای صفت دارد ممکن است پسوند «ی» (i) افزوده شود: یکمی

۷- او (و) u/

در گویش گناوه در چند مورد به کار می رود:

الف: به اسم می پیوندد و صفت می سازد:

عرقو (عرق کرده) araqu

مل ملو (=پشمالو) Melmelu

رواتو (بسیار غیبت کننده) ravâtu

ب: گاهی به نشانه تصغیر یا تحبیب به آخر اسم در می آید:

دخترو doxtaru

پ: گاهی نشانه معرفه قرار می گیرد:



doxtaru دختر و

safidu سفید و

ت: گاهی مثل علامت ندا در آخر اسم می آید و آن را منادا می سازد:

hasanu = (حسن) هسنو

alu (علو = علی) الو

۸- اوک / Uk

در پایان اسم و صفت قرار می گیرد و شباهت و همانندی را نشان می دهد:

terešuk ترشوک گیاهی است خودرو و ترش مزه

Peleštuk پلشتوک پرستو

gandomuk گندموک گیاهی است خودرو

۹- ای (ی) / i

الف: به پایان اسم می پیوندد و با نسبت های گوناگون صفت می سازد:

xârxâri خارخاری دارای تیغ زیاد

bušehri بوشهری بوشهری

terki ترکی ترکی

dimčatri دیم چتری دم چتری

nemedi نمدی نمدی

puspiazzi پوس پیازی پوست پیازی (مجازاً نازک)

eškahsani اشکهنسی شکستی

gâzâyeli گازایلی گازویلی

segari سگاری سیگاری

unjeni اونجنی [ چیزی ] که آن جاست

omsâli امسالی امسالی

ب: به پایان صفت می پیوندد و حاصل مصدر می شود:

dešmeni دشمنی

xaši خوشی

۱۰- ای (-ی) /ey:

واژه‌هایی که با صامت‌های «â/آ» یا «e/ه» پایان می‌یابند، به جای پسوند «ی» نسبی و مصدری پسوند «-ی/ey» به آنها می‌پیوندد، به این شکل که صامت پایانی آنها می‌افتد و «-ی» به جای آن قرار می‌گیرد:

الف: واژه‌هایی که به «â/آ» ختم می‌شوند:

gedey گدی (=گدایی)

garmey گرمی (=گرمایی)

ب: واژه‌هایی که به «e/ه» ختم می‌شوند:

tešney تشنی (تشنگی)

gosney گسنی (گرسنگی)

پ: به جای «â/آ» به صفت و برخی ترکیبات می‌پیوندد که اسم و حاصل مصدر می‌سازد:

derâzey درازی

rušney روشنی

ت: پس از اینکه به صفت اضافه شد، آفت و بیماری را نشان می‌دهد:

safidey سفیدی

۱۱- ایک /ik:

پسوند «ایک/ik» همان پسوند «یک» نسبت پهلوی و فارسی است که در برخی واژه‌های این گویش نیز بازمانده‌اند و چه بسا از فارسی به این گویش راه یافته باشند:

bârik باریک

târik تاریک

nezik = (نزدیک)

۱۲- بون /bun:

همان پسوند «بان/bân» فارسی است که به این شکل تلفظ می‌شود:

باغبون bâqbun

۱۳- ر/ ar

مانند زبان فارسی صفت برتر (تفضیلی) می‌سازد:

بتر batar بدتر

بختر bextar بهتر

۱۴- چ/ çæ

همان «چه» فارسی است که به این شکل فراگو می‌شود و پسوند تصغیر است:

باخچه baxçæ

۱۵- دون/ dun

تلفظ گویشی «دان» فارسی است و کاربرد و معنی آن با «دان» یکسان است.

نمکدون nemekdun

قندون qandun

نوندون nundun

گلدون goldun

کهدون kahdun کاهدان

کلیدون kolidun قفس مرغ

۱۶- پون/ pun

برابر با «بان» فارسی رسمی به معنای نگهبان است:

گاپون gâpun گاوچران

چیپون čipun چوپان

۱۷- جا/ jâ

این پسوند برابر با «گاه» فارسی که در معنای مکانی آن به کار می‌رود:

خرمن جا xarmanjâ خرمن‌گاه

وهدجا vahdajâ وعده‌گاه

۱۸- اسن / esan

برابر با «دن» مصدری فارسی است. این پسوند به پایان ریشه فعل می‌پیوندد و مصدر می‌سازد. به این شکل که در پایان فعل‌هایی که به «یدن» ختم می‌شوند به جای این پسوند قرار می‌گیرد:

دوسن dovesan دویدن

خندسن xandesan خندیدن

پهرسن pehresan پریدن

والوسن vâlovesan از گریه دست کشیدن

۱۹- کار / kâr

گار gâr

کارکرد آن مثل «کار» در فارسی است که گاهی «کار» و گاهی «گار» تلفظ می‌شود:

خاسگار xâsegâr

خدمتکار xedmatkâr

به جای «گاه» فارسی در کلمه درگاه

در کار darker

۲۰- کونه / kunæ

همان پسوند «گانه» فارسی در کلمات مختوم به «ه». در این کلمات مانند فارسی «ه» به «گ» تبدیل می‌شود.

بچکونَ bacakunæ

۲۱ - کی / akey

به صفت می‌پیوندد و عیب و آفت را بازگو می‌کند:

سوزکی sowzaki

سهکی sehaki

۲۲- آکی / aki

الف- نشانه نسبت است در کلمات مختوم به «ی»

میکی miyaki علاقه‌مند به ماهی

چیکی çeyaki علاقه‌مند به چایی

ب: به اسم اضافه می‌شود و آن را به صفت تبدیل می‌کند:

شوکی šowaki شبانه

۲۳- گی / gey

این پسوند تلفظ گویشی «گاه» فارسی است که کاربرد زمانی دارد:

صبگی sobgey (صبح‌گاه)

پسینگی pasingey (عصر)

۲۴- گینی / geyni

همان پسوند «گی / gey» است و به همان معنی.

۲۵- گا / gâ

تلفظ گویشی «گاه» فارسی است و تنها کاربرد مکانی دارد:

کارگا kârgâ

۲۶- گر / gar

مانند گر فارسی است به اسم ذات می‌پیوندد و به پیشه دلالت دارد:

آهنگر âhengar

۲۷- گری / gari

به اسم می‌پیوندد و تعلق و پیوستگی و نزدیکی بین دو نفر را نشان می‌دهد:

ککاگری kokâgari رفتار برادرانه

دوگری dedugari با هم خواهرانه رفتار کردن.

۲۸- گل / gal

نشانه جمع است در کلماتی معدود. این کلمات می‌توانند با «-ل» نیز جمع بسته شوند:

(به نظر می‌رسد این پسوند جمع با کلماتی می‌آید که به «ن» ختم می‌شوند.)

زن‌ها	zangal	زنگل
پدرم و ...	bowmingal	بومینگل
نان‌ها	nungal	نونگل
مادرم و ...	deymingal	دیمینگل
اینها	ingal	اینگل
آنها	ungal	اونگل

(اینگل و اونگل با ال / جمع بسته نمی‌شوند.)

۲۹- وات / vât

پسوندی است که به پایان واژه‌هایی که معنای کمی و کوچکی می‌دهند اضافه می‌شود و آنها را کوچک‌تر و ریزتر می‌کند:

ریزه‌های هر چیز	xordavât	خردوات
مقدار بسیار کم	perzavât	پرزوات
بسیار کم	modavât	مداوت

۳۰- لی / li

پسوندی است که به اسم می‌چسبد و آن اسم را به «دوست داشتنی و عزیز» تبدیل می‌کند:

آقای عزیز	âqâli	آقالی
نیمای عزیز	nimâli	نیمالی

به نظر می‌رسد این پسوند مختص اسم‌هایی است که به «آ/â» ختم می‌شوند.

۳۱- کی / ali

پسوندی است که به اسم می‌پیوندد و در مواقع دشنام از آن استفاده می‌شود و حتی اگر دشنام هم نباشد بار معنایی منفی دارد.

بچیلی beçyali کسی که همیشه بچه‌ها به او چسبیده‌اند.

کرکی (کسی که همیشه با بچه‌ها است) = korali = کر:پسر

۳۲- یک / Yak

به معنی «هم» به صفت و حرف اضافه می‌شود:

bey yak ( = با هم )	بی‌یک
ri yak ( = روی هم )	ری‌یک
men yak ( = در هم )	من‌یک

۳۳- لون / Lun

پسوندها «دان» ظرفی فارسی است در کلماتی مانند:

maškalun ( =مکشدان )	مشکلون
kutalun ( =کود دان )	کوتلون

### منابع

- حموی، یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، بیروت، ۱۹۵۶.
- حمیدی، سید جعفر، نهضت ابوسعید گناوه‌ای، ج ۳، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.
- رضایی، جمال، بررسی گویش بیرجند، به اهتمام دکتر محمود رفیعی، تهران: هیرمند، ۱۳۷۷.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- فرشیدورد، خسرو، جمله و تحول آن در زبان فارسی، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- مولوی، ابوالقاسم، دیوان شمس، با تصحیح و طبع شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر، مقدمه دکتر اردوان بیاتی، چ چهارم، تهران: نشر دوستان، ۱۳۸۶.